

تحلیلی سازه‌انگاره از تهدیدات نرم جریان سلفی‌گری (با نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران)

نوشته

سیدباقر سیدنژاد*

چکیده

آنچه که امروزه به عنوان «جنگ نرم» یا «تهدید نرم» مصطلح شده در ادبیات سازه‌انگاری تنها می‌تواند محصول یک تعامل تکوینی و بین‌الذهانی نامطلوب باشد. هر چند به نظر می‌رسد که یک نظام با معنا و قدرت انگاره‌پردازی برآمده از آن، تابعی از این تعامل به اضافه هویت ماقبل اجتماعی باشد. اما در تفسیر سازه‌انگاری از هستی‌شناختی، این قالب‌های ذهنی برساخته است که ضمن شکل‌دهی و انسجام‌بخشی به هویت خودی، به قدرت مادی و جهت‌گیری آن معنا بخشیده و می‌تواند در یک حالت نامتقارن ذهنی با ساماندهی وسیع‌ترین، مؤثرترین و پیچیده‌ترین تهدیدات نرم افزاری، تأثیرات مهمی بر هویت متعارض برجای گذارد. نظریه سازه‌انگاری با ارائه تصویری این چنین از نقش مستقل و مؤثر ساختارهای فرهنگی و هنجاری در روابط بین‌الملل، چشم‌انداز جدیدی را از اصالت و مسئولیت‌های مهم سیاست خارجی نشان داده است. از آنجا که سیاست خارجی مهم‌ترین حلقه واسط و رابط انقلاب اسلامی با جهان پیرامونی است و از سوی دیگر بر اساس تفکر سیستمی و اصالت روابط، متأثر از متغیرهای پیرامونی‌ست، بررسی چگونگی تأثیرگذاری جریان رو به گسترش سلفی‌گری بر آن، حائز اهمیت علمی و کاربردی می‌نماید. بدیهی است تأثیرات سلفی‌گری حوزه‌های وسیعی را در برمی‌گیرد اما طی این مقاله به چگونگی انجام این فرایند با توجه به ویژگی درونی این دو بازیگر مهم منطقه و ملاحظات آن‌ها می‌پردازیم. در واقع حضور پررنگ عناصر هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشگر را متقاعد می‌کند که تأثیرات سلفی‌گری را در قیاس با این متغیر جدی بگیرد. با توجه به همین ملاحظه یعنی هویت‌محوری سیاست خارجی ایران، «سازه‌انگاری» تنها رهیافت نظری در حوزه روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید که واجد بیشترین عناصر توضیح‌دهنده در این باره است. از این رو، تلاش می‌شود در چارچوب این نظریه تأثیرات سلفی‌گری نیز رصد و بررسی شود. نتایج حاصل از این تحلیل در نهایت به این فرضیه رهنمون می‌شود که سلفی‌گری از

طریق تفسیر فرقه‌گرایانه و تقلیل «هویت یکپارچه اسلامی» به «هویت‌های فرقه‌ای» سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

کلید واژه: سازه انگاری، سیاست خارجی، جریان سلفی‌گری، هویت، فرقه‌گرایی و تهدید نرم.

مقدمه

منطقه خاورمیانه یکی از مهم‌ترین نقاط استراتژیک و ژئوپلتیک دنیا و هسته مرکزی جهان اسلام شناخته می‌شود که از دیرباز در وضعیت قدرت جهان تعیین‌کننده بوده است. این منطقه اخیراً با ظهور جنبش‌های دینی به ویژه انقلاب اسلامی منشأ تحولاتی در روابط و مناسبات بین‌المللی شد که موضوع نظریه‌پردازی در مراکز پژوهشی غربی شده است. در واقع وقوع انقلاب اسلامی واجد دلالت‌های بسیاری برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود. در حوزه نظری توانست نظریه «قبول صلاحیت و کارآمدی (Ability and Efficiency)» دین در خط‌دهی و اداره شئون اجتماعی و فردی را مجدداً به عرصه اندیشه سیاسی فراخواند و در عمل منظومه متوازی از فاخرترین عناصر معرفت یعنی «دیانت» و «عقلانیت» را در ساحت سیاست دخیل کرد که در برآیند کلی و بیرونی، «مردم‌سالاری دینی» به منزله طرحی نو تلقی شد و فراتر از فضای شیعی، الهام‌بخش معنوی ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش به ویژه در جوامع مسلمان شد. تأثیر انقلاب در این گستره واجد دلالت‌ها و پیام‌هایی بود که در عمل به مثابه یک سلسله واکنش‌ها از سوی بازیگران دولتی و غیردولتی در حوزه پیرامونی و دور و دراز ظهور پیدا کرد. این واکنش‌ها و کنش‌های متقابل اجتماعی (Social Interaction) را به بیان جامعه‌شناسی اساساً می‌توان در ذیل دو نوع کلی یعنی کنش‌های اجتماعی همسو یا پیوسته (Associative Interaction) و دیگری کنش‌های اجتماعی غیر همسو یا گسسته (Dissociative Interaction) دسته‌بندی کرد. در واقع زمانی که کنش‌های پیوسته و همسو بر کنش‌های غیرهمسو غلبه کنند، ارتباط جوامع مبتنی بر همکاری است در غیر این صورت بین جوامع درگیری و تهدید حاکم می‌شود. واکنش برخی از جریان‌های حاضر در منطقه به ویژه جریان سلفی‌گری در قبال انقلاب اسلامی ایران عمدتاً در چارچوب واکنش‌های غیرهمسو و گسسته قابل‌ارزیابی است. برای درک بهتر این معنا باید منازعات فکری و مناسبات تاریخی و بسیار ناگوار دو جریان عقل‌گرای دینی و گرایش عقل‌ستیز در حوزه اسلامی از صدر اسلام تا به امروز را در نظر گرفت. نتیجه حاصل از این مناسبات، حساسیت‌هایی بود که گروه‌های متعدد سلفی در قبال انقلاب اسلامی ایران از خود نشان دادند. باید گفت حساسیت منفی روی هویت و ترمینولوژی شیعی از جمله بارزترین نقاط اشتراک و مشابهت طیف‌ها و گرایش‌های مختلف سلفی‌گری است. با این تفاوت که طیف معتدل آن، شیعیان را «مسلمانان منحرف یا بدعت‌گذار» می‌نامد که احياناً «جوامع سنی در معرض تهدید و حمله آن‌ها قرار می‌گیرند» (قرضاوی، ۲۰۰۸). اما طیف افراطی و سستی

سلفی‌گری بی‌واهمه مذهب شیعه را «دین خود ساخته» می‌خوانند و جان و مال شیعیان را مباح اعلام می‌کنند. این مسئله در قضاوت آن‌ها دربارهٔ سیاست خارجی ایران نیز بسیار تأثیرگذار واقع شده است. مروری بر مهم‌ترین اثر ضدشیعی و ضدایرانی جریان افراطی سلفی به حد کافی گویای اثرات محتمل گسترش این تفکر است: عبدالرحمن عطیه‌الله از نظریه‌پردازان و چهره‌های شاخص القاعده در بیان دیدگاه سلفی‌گری و موضع تکفیری و ضدشیعی آن‌ها ضمن توصیف انقلاب اسلامی ایران به «بزرگ‌ترین فتنهٔ پس از استعمار غرب» به صراحت چنین بیان می‌کند: شیعه نه تنها از مارقین و خارجیین از امت است، بلکه متعلق به «دین خودساخته» ای است که هدف نهایی آن از طریق ایران، سلطه بر اهل سنت و به‌دست گرفتن زمام رهبری امت اسلامی است (عطیه‌الله، ۲۰۰۸). در واقع با چنین فضای ذهنی اساساً گروه‌هایی در ضدیت با ایران در منطقه شکل گرفتند و تقابل با ایران وجههٔ همت مشترک آن‌ها با برخی رژیم‌های منطقه واقع شد.

بنابراین تلقی تاریخی و منفی سلفی‌ها از شیعیان موجب شده که اساساً رابطهٔ جریان سلفی‌گری با ایران از بدو تأسیس جمهوری اسلامی از یک ساختار اجتماعی و بین‌الذهانی نامطلوب متأثر باشد. لذا گروه‌های افراطی سلفی اینک با وجود حمایت جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان اهل سنت و جنبش‌های آن (مشخصاً در آرمان فلسطین) و اقدامات آن برای تثبیت هویت اسلامی در جهان معاصر، هویت جدید سیاست خارجی ایران را به صورت «هویت دیگر یا دشمن تاریخی» تعریف می‌کنند. همان‌گونه که اشاره شد طی این مدت همواره تبعات و عواقبی برای این تعریف مترتب بوده که این معضله طی ده سال اخیر یعنی بعد از جنگ آمریکا به افغانستان و عراق تشدید شده است. در حقیقت این مقطع نقطهٔ عطفی در فعالیت‌های سلفی‌گری به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر موج جدید سلفی‌گری همزمان با اشغال افغانستان و عراق در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ توسط آمریکا و هم‌پیمانشان آغاز شد و به دنبال آن فعالیت سلفی‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی به‌ویژه در افغانستان، پاکستان، عربستان، مصر، یمن، سودان، سومالی، اردوگاه‌های فلسطینی و عراق چالش‌هایی به‌وجود آورد و با صبغهٔ مذهبی، روابط ملت‌ها و دولت‌ها را در مقیاس تکان دهنده‌ای تحت‌الشعاع قرار داد که به لحاظ منازعه و خشونت فرقه‌ای در تاریخ اسلام بی‌نظیر توصیف می‌شود. زیرا علاوه بر اینکه این جریان برخی از کشورها از جمله افغانستان و پاکستان را طی ده سال اخیر وارد جنگ تمام‌عیار کرد، برخی کشورهای دیگر همچون عراق و لبنان را در آستانهٔ جنگ مذهبی قرار داد.

بی‌تردید فعالیت جریان سلفی‌گری و گسترش روزافزون گروه‌های سلفی در قالب عناوین مختلف، یکی از منازعات پرشدت و دامنه‌دار منطقه را تشکیل می‌دهد. این جریان در بستر تغییر و تحولاتی که پشت سر نهاده اکنون به جنبشی کاملاً سیاسی، ایدئولوژیک مبدل شده که حوزهٔ گسترش آن بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی و حتی موضوعات پایه‌ای را شامل می‌شود. زیرا این جریان دارای یک عقبه و پشتوانهٔ فکری دیرپاست که با طی تطورات

تکوینی و تاریخی اکنون ناظر به یک گرایش چند جانبه دینی، فکری و ایدئولوژیک و حتی امنیتی شده است به طوری که در عین ارتزاق از سلفی‌گری عام، مبتنی بر مناسبات خاصی از قدرت سیاسی است. در حقیقت رویکرد سیاسی جریان سلفی‌گری، تأثیر عمیقی بر تفسیر دینی آن دارد. همچنان که با ورود سلفی‌گری به عرصه‌های سیاست، راه تفسیرهای مصلحت‌گرایانه و قدرتمندانه به شریعت گشوده شد و اکنون شاهد پیدایش یک شریعت سیال و بی‌تعیین در این حوزه هستیم که عمده‌تأبعی از متغیر قدرت سیاسی است (سیدنژاد، ۱۳۸۸: ۶۴). البته در حوزه سیاست نیز اعتقاد به تغلب و تصاحب قدرت، جریان‌های سلفی را به اقتدارگرایی خاصی کشاند که براساس آن گروه‌هایی مانند «حزب‌التحریر» اعلام کردند که در مرحله تصاحب قدرت سیاسی، استفاده از سازوکار غیر دموکراتیک از قبیل زور و کودتا نه تنها مانع ندارد بلکه به عنوان یک قاعده لازم‌الاتباع است (امیرنوحی، ۱۳۸۶).

برخی از محققان شکل‌گیری و تداوم سازمان‌ها و گروه‌های سلفی را در چارچوب نظریه‌های توطئه بررسی کرده و شواهد و مستندات نیز برای آن اقامه کرده‌اند. اما سلفی‌گری را چه به عنوان «یک جریان فرایندی» (دیدگاه نگارنده) و چه به عنوان «یک پروژه» در نظر بگیریم مسلماً در هر دو صورت یک متغیر تأثیرگذار نه فقط بر ایران بلکه در پهنای جغرافیای سیاسی جهان به‌شمار می‌آید. اما درباره ایران با توجه به پیشینه ذهنی که از سلفی‌ها بیان شد، به نظر می‌رسد که این جریان مهم‌ترین چالش ایدئولوژیک درون منطقه‌ای به حساب می‌آید که دارای ابعاد و پیامدهای سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی مهمی برای سیاست خارجی ایران است. بخش مهم و پیچیده این چالش یا تقابل‌ها در قالب انگاره‌پردازی نرم یا تهدیدات نرم ظاهر بروز یافته است. هر چند سابقه این انگاره‌ها به قدمت تاریخ پیدایش این جریان و تطور و تکوین آن در مراحل بعدی است اما امروز جریان سلفی‌گری با برخورداری از امکانات وسیع مادی و نرم‌افزاری از قبیل ماهواره، رادیو و تلویزیون، سایت‌ها، نشریات، مراکز فرهنگی و حضور رهبرانی از اینها در مراکز قدرت آموزشی، و دینی در عربستان و برخی کشورهای دیگر، نه تنها در کشورهای اسلامی بلکه در گستره قابل‌توجهی از مناطق مختلف جهان مشغول به فعالیت علیه جمهوری اسلامی هستند و برخی از گروه‌ها محور فعالیت خود را علیه ایران اختصاص داده‌اند. ملاحظه می‌شود که حجم فتوای تکفیری و مواضع تند علیه شیعیان و سیاست خارجی ایران افزایش چشمگیری یافته است. مجموعه فعالیت‌های نرم این جریان در این بخش را می‌توان «دیپلماسی عمومی سلفی‌گری» نامید که از قضا بخشی از آن تحت حمایت دولت‌های سلفی‌گرای منطقه انجام می‌گیرد و هدف آن‌ها اطلاع‌رسانی و تحت‌تأثیر قرار دادن افکار عمومی در حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران است.

با علم به دامنه گسترده این مباحث، دایره پژوهش به قلمرو خاصی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محدود شده که به نوعی مربوط به عقبه‌هایی هم است که به‌طور مستقیم مورد بحث واقع نمی‌شوند. اما در فرایند تأثیرگذاری نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت.

مثال روشن آن نقشی است که سلفی‌های افراطی در قالب کاتالیزور و تسهیل‌کننده عامه اهل سنت علیه شیعه و سیاست خارجی ایران ایفا می‌کنند. یعنی این گروه به تعبیر برخی از پژوهشگران قدرت و امکانات زیادی در اختیار ندارند ولی در موقعیتی هستند که می‌توانند افکار عمومی اهل سنت را علیه شیعیان و ایرانی‌ها برانگیزند. همچنان که زرقاوی نظر برخی از اهل سنت عراق را نسبت به ایران منفی کرد و این ایده را ترویج داد که «صفوی‌های جدید» در حال تصرف قلمرو تاریخی اهل تسنن هستند (مسجدجامعی، ۱۳۸۶). لذا برخورد آن‌ها را نمی‌توان به اقدامات دینی تقلیل داد بلکه این اقدامات ابعاد هویتی و تاریخی نیز دارد.

به هر صورت با تقریری که از رابطه و مناسبات تاریخی و ذهنی جریان سلفی‌گری با جمهوری اسلامی ایران ارائه شد، زمینه برای تحلیل سازه‌انگارانه از انگاره‌پردازی یا نرم‌افزارگرایی و تهدیدات نرم سلفی‌ها در برابر سیاست خارجی ایران فراهم شده است. بدیهی است که تفسیرها و تحلیل‌های مختلفی از ماهیت، نوع و نحوه تکوین این تهدیدات وجود دارد. در این میان رویکرد سازه‌انگاری به لحاظ گرایش هرمنوتیکی معتقد است که واقعیت اجتماعی و رفتار انسان‌ها را می‌توان با عنایت به قالب ذهنی تعبیر کرد. یعنی این مقولات را نمی‌توان شناخت، مگر اینکه همزمان تفسیری از بافت هنجاری، فرهنگی و نهادی وجود داشته باشد. مدلول این رویکرد، نشان‌دادن تأثیر ساخت نرم‌افزاری نظام ذهنی، باورها و هنجارها بر رفتار سیاست خارجی است که تفصیل آن را پی‌گیری خواهیم کرد. به اجمال در این مقام اشاره می‌شود که انگاره‌پردازی گروه‌های متعدد سلفی باعث یک سلسله تعارضاتی در منطقه شده و تلاش می‌شود که اعتبار و منزلت سیاست خارجی ایران را در نزد مسلمانان فرو کاهد یا به تعبیر دیگر «قدرت نرم» انقلاب اسلامی ایران را به «تهدید نرم» (Soft War) تبدیل کند. این فرایند در نهایت موجب بهم خوردن وضعیت تثبیت هویت اسلامی در منطقه می‌شود که پس از انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری است.

چارچوب نظری و تحلیلی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تاکنون بر اساس نظریه‌های مختلفی در روابط بین‌الملل از قبیل «آرمان‌گرایی» (Ibealism) و «واقع‌گرایی» (Realism) مورد بررسی قرار گرفته است و به‌طور طبیعی اختلاف این رویکردها، مبتنی بر ملاحظات، پیش‌فرض‌ها و موضوعات گوناگونی است که یک محقق در نظر می‌گیرد. متناسب با تعریفی که ارائه خواهد شد به نظر می‌رسد که در بین نظریه‌های موجود، بیش از همه نظریه سازه‌انگاری می‌تواند مفید باشد به‌خصوص اگر بخواهیم متغیرهایی را در قیاس با آن بسنجیم و بررسی کنیم که ذاتاً واجد خصلت‌های اجتماعی همچون تهدیدات غیرعینی و انتزاعی باشند. به نظر می‌رسد که با پیش‌فرض‌های موجود از این مقولات، بررسی آن‌ها از طریق نظریه‌هایی که برای ساختارهای ذهنی مستقلاً

شأنی تأثیرگذار در تحولات قائل نیستند، چندان مفید فایده نباشد. اساساً دیدگاه‌های «اثبات‌گرایی» (Positivism) برای جهان، انسان و اجتماع، عمدتاً خصلت‌های ثابت، از پیش شکل گرفته و عینی در نظر می‌گیرند و به تبع این نگرش، تحول در آن‌ها را محصول کنش و واکنش‌های عینی و سخت‌افزارانه می‌دانند. در این میان نقش عوامل فرهنگی و گفتمانی را یک نقش تبعی لحاظ می‌کنند. اما سازه‌انگاری درک متفاوتی را از آن ارائه می‌دهد.

الف. نظریه سازه‌انگاری

در حوزه روابط بین‌الملل نیکلاس اونف نخستین کسی بود که اصطلاح «سازه‌انگاری» (Constructivism) و «اجتماعی بودن جهان برساخته ما» را به کار برد (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۵۰). مفهوم ساخت اجتماعی در این رهیافت به جز این نیست که همه کنش‌های انسانی در فضای اجتماعی شکل گرفته و معنا پیدا می‌کنند و این معناسازی است که کم و بیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (Onuf, 1989: 36). اما پیش‌تاز و معروف‌ترین نظریه‌پرداز آن الکساندر ونت است. قرائت او درباره مضمون اصلی سازه‌انگاری طی مقاله‌ای با عنوان «هرج و مرج چیزی است که دولت‌ها آن را ایجاد می‌کنند: ساخت اجتماعی قدرت»^۱ در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. الکساندر ونت در این مقاله تاریخی با تمرکز بر «آنارشی حاکم بر مناسبات بین‌المللی» آن را نتیجه تفسیر دولت‌ها از رفتار یکدیگر دانسته و ریشه‌یابی آن را نقطه آغازین نظریه‌پردازی خود قرار داد. او با تأکید بر اینکه نظریه‌های اثبات‌گرایی، واقع‌گرایی و پس‌اساختارگرایی چیزی درباره ساختار و پویایی زندگی بین‌المللی نمی‌گویند، بحث خود را بر مبنای «ساخت اجتماعی واقعیت و قدرت» سامان داد که بعداً همه متفکران سازه‌انگاری درباره آن اجماع پیدا کردند. بدین ترتیب، سازه‌انگاری مکتب جدیدی در روابط بین‌الملل به‌شمار رفت که گزاره‌های اصلی آن از فرضیه‌های فلسفی و علوم اجتماعی مکاتبی نظیر مکتب انتقادی فرانکفورت و پسامدرنیسم سربرآورد. اما بن‌بست نظری تئوری‌های غالب به ویژه «رنالیسم» و تحولات مؤید آن در آستانه پایان جنگ سرد، سرآغاز بازگشت گزاره‌های هنجاری شد و از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ سازه‌انگاران تلاش کردند با رویکرد جدید، تفسیر قانع‌کننده‌تری از روابط بین‌الملل و سیاست خارجی ارائه کنند. در تفسیر جدید اساساً مسئله برساختگی جهان مطرح شد.^۲ به تبع این نگاه، منافع بازیگران و دولت‌ها نیز اموری متغیر و در حال تکوین لحاظ شدند که هویت‌ها معرف آن‌ها هستند. بنابراین سازه‌انگاری برخلاف رویکرد نئورئالیسم و نئولیبرال که معتقدند واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل بر اساس منطق اقتصادی عمل می‌کنند، بر آن است که معانی ثابتی برای راهنمای عمل بازیگران وجود ندارد. بلکه بازیگران در متن تعاملات اجتماعی نوع جهت‌گیری‌ها و ماهیت سیاست خارجی خود را مشخص می‌کنند. بر این اساس، قالب‌ها یا زمینه‌های بین‌ذهنی و تحول در آن‌ها به جای «ساختار مادی موازنه قدرت نظامی» (نزد نو واقع‌گرایان) یا «ساختار مادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری» (نزد مارکسیست‌ها) هدایت‌گر اصلی

رفتار و نظامات خارجی دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل هستند. البته تأکید بر اهمیت هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ در جهان سیاست، اختصاص به سازه‌انگاری ندارد و دیدگاه‌های ایدئالیستی نیز بر آن کم و بیش تأکید دارند. اما آنچه این رهیافت نظری (Theoretical) را متمایز می‌سازد تأکید ویژه سازه‌انگاری به‌خصوص در «فرایند انجام آن» است یعنی هویت‌ها و منافع دولت‌ها دارای ساختار ثابتی نیستند بلکه تعاملات تولیدشده و شیوه تعامل دولت‌ها را نه یک ساختار که یک فرایند تعیین می‌کند.

از دیگر مباحث جالب و مرتبط با موضوع سازه‌انگاری تعریفی است که سازه‌انگاران از ارتباط موضوعات فوق با مسئله امنیت ارائه می‌کنند. آن‌ها معتقدند که معضلات امنیتی و وقوع جنگ بین بازیگران، عوامل طبیعی نیستند. یا به تعبیر ونت کشورها لزوماً با معضلات امنیتی اجتناب‌ناپذیر و غیرارادی روبه‌رو نیستند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۵۲). بلکه «معضلات امنیتی و جنگ‌ها، نتیجه رسالت‌هایی است که برای مدعیان آن‌ها، اقناع‌کننده و رضایت‌بخش بوده‌اند» (بیلیس، ۱۳۸۳: ۵۹۸). کاربست این رهیافت نظری در موضوع مورد بحث یعنی تهدیدات نرم سلفی‌گری رهنمون این ایده است که سیاست خارجی اصالت داشته و دارای مسئولیت‌های مهمی است.

هدف ما در این مختصر توجه به وجوه سازنده و ایجابی از قبیل موارد فوق و بسط و تبیین وجوهی از این نظریه است که نقش هویت و سیاست هویتی در روابط بین‌الملل و ارتباط آن با مقولاتی همچون «امنیت» را تبیین می‌کند و گرنه تأکید سازه‌انگاران به ویژه ونت مبنی بر اینکه هویت‌ها بر اثر تعامل، شکل گرفته و هویتی به شکل ماقبل تعاملی - ماقبل اجتماعی وجود ندارد، جای اشکال دارد زیرا اساساً بدون داشتن «هویت» نمی‌توان به «تعامل» پرداخت.

ب. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قائم به شاخص‌هایی است که فقدان آن‌ها از سیاست خارجی ایران سلب موضوعیت می‌کند. هر چند به دلایل مختلف از جمله ضعف ساختار سیاسی یا ضعف در سیاست‌های کلان کشور ملاحظه شده است که گاه دولت‌های بعد از انقلاب اسلامی مقسم تغییر در سیاست خارجی شده‌اند و سیاست‌های کلان کشور با شعار دولت‌ها در محاق فرو رفته‌اند. اما نگارنده با صرف‌نظر از این تغییرات و گفتمان‌های متغیر و مندرج در برخی نوشته‌ها (ازغندی، ۱۳۸۴: ۹) عمدتاً سیاست‌های کلان و شاخص‌هایی را مدنظر قرار داده است که خصوصیات اصلی و اساسی نظام را بیان می‌کنند. بنابراین در بحث جاری، گفتمان‌های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران حد کلیت سیاست‌های کلان خارجی را تشکیل می‌دهند و مقصود ما در این مقاله مطالعه و ارزیابی تأثیر سلفی‌گری سیاسی روی چنین شاخص‌هایی است. با این توصیف می‌توان به‌طور مشخص مجموعه اهداف و ارزش‌های حیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مندرج در قانون اساسی را ملاک و معیار قرار

داد که اهم آن‌ها مشتمل بر «سعادت انسان در کل جامعه بشری» و «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان، اتحاد ملل مسلمان و وحدت جهان اسلام» (اصل ۱۵۲)، «استقلال» و «نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» (اصل ۲، بند ج) و «ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی و حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفان» (اصل ۲) است.

تأکید بر موارد فوق در ذیل مسئولیت‌های سیاست خارجی ایجاب می‌کند که امتهات منافع ملی ایران را از اختصاص تعاریف واقع‌گرایی بر موارد سخت افزاری مستثنا بدانیم و در حقیقت با نگرش سازه‌انگاری آن را آمیزه‌ای از منافع سرزمینی، آرمانی و عقیدتی در نظر بگیریم که فراتر از مناسبات و تعاریف معمول بین‌المللی است. در عین حال که نمی‌توان رابطه پدیداری، سیال و گاه تحول‌پذیر آن را نادیده گرفت. در چنین نگرشی مؤلفه‌های قدرت نیز در جایگاهی بالاتر از عناصر مادی و سخت افزاری قرار می‌گیرند که امروزه از آن‌ها به عنوان «رویه جدیدی از قدرت» یاد می‌شود که در آن «بر روی افکار و اذهان سرمایه‌گذاری می‌شود» (برزنونی، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

ج. جریان سلفی‌گری (Salafism)

واژه «سلف» در معنای لغوی به پیشینیان اطلاق می‌شود (ابن‌منظور، ۱۹۸۸: ۳۳). اما سلفی‌گری بر اساس تحقیق نگارنده^۳ «یک جریان سیاسی، فکری و ایدئولوژیک» در تاریخ متأخر اسلامی به‌شمار می‌رود که در نام‌گذاری آن، مناقشات کلامی و سیاسی قرون نخستین تاریخ اسلام نیز لحاظ شده است. این به معنای نفی ماهیت پروژه‌های آن در مراحل اولیه شکل‌گیری یا بعد از آن نیست، بلکه تأکید بر این است که سلفی‌گری به‌ناگاه به وجود نیامده بلکه طی یک فرایند طولانی در اثر فراهم‌شدن بسترها و شرایط اجتماعی و تحول فکری حاصل شده است و اینک نگاه سلفی‌ها به آن، شبیه نگاه به یک پدیده نوظهور و ساخته و پرداخته افراد خاص نیست. در ادبیات سیاسی غرب از جریانات سلفی‌گری عمدتاً به عنوان «بنیادگرایی» یاد می‌شود. درستی یا نادرستی این مفهوم‌سازی الان مورد بحث نیست. اما در تعریفی سازه‌انگارانه از سلفی‌گری براساس یافته‌های محقق می‌توان گفت که این جریان به عنوان بازیگری فعال از لحاظ هویتی یک مقوله و بر ساخته ایدئولوژیک و در عین حال اجتماعی - سیاسی است که دارای عناصر تغییرپذیر و تطورات سیال است و از ظرفیت هنجارسازی و «قدرت انگاره‌پردازی» ملموسی برخوردار است که تظاهرات عینی آن در اشکال مختلف در محیط پیرامونی یا حوزه نفوذ ایران به‌ویژه در افغانستان، عربستان، پاکستان و عراق قابل مشاهده است که «القاعده» مظهر روشن و شاخص «افراط‌گرایی» سلفی‌گری به‌شمار می‌آید.

د. تهدیدات نرم

منظور از تهدید، عنصر یا وضعیتی است که ارزش‌های حیاتی را به خطر اندازد. بنابراین در ساده‌ترین تعریف به معنی فقدان امنیت است. تهدیدات شامل طیفی از تهدیدات نرم تا

تهدیدات سخت و خشن می‌شود. تهدید نرم را می‌توان تحولاتی دانست که موجب دگرگونی در هویت فرهنگی و الگوهای رفتاری مورد قبول یک نظام سیاسی می‌شود. اصولاً «نرم‌افزار گرای» یا «شیوه فرهنگی» مفهوم و روش شناخته‌شده‌ای است که حتی رئالیست‌های نامداری همچون مورگنتا، آن را لطیف‌ترین نوع سیاست امپریالیستی می‌نامد (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۱۱۵) که اگر به تنهایی به موفقیت برسد، موفق‌ترین سیاست امپریالیستی نیز محسوب می‌شود. هدف آن تصرف ارضی یا کنترل حیات اقتصادی نیست بلکه می‌کوشد بر ذهن انسان‌ها به عنوان ابزاری برای تغییر روابط قدرت میان دو بازیگر غلبه و آن را کنترل کند. بنابراین نرم‌افزارگرایی فراتر از سخت‌افزارگرایی و ملاحظات سنتی امنیتی - راهبردی به آن طیف از ملاحظات در سیاست خارجی اشاره دارد که فرهنگی بوده و دارای پیامدهای سیاسی و امنیتی برخوردار است.

به عقیده سازه‌انگاران هویت‌ها و برداشت‌های ذهنی یک دولت از دولت‌های دیگر است که به قدرت شکل می‌دهد (Guzzini, 2005). ضمن اینکه از دیدگاه آن‌ها قدرت لزوماً به معنای قدرت اقتصادی، نظامی و به‌طور کلی قدرت سخت نیست بلکه قدرت، توانایی ایجاد فضای هنجاری است که محصول آن در خُلق و رفتار مطلوب و مورد نظر ظاهر می‌شود. این قدرت در متن اجتماعی شکل می‌گیرد و امر مثبتی به‌شمار می‌رود که امروزه این معنا ذیل «قدرت نرم» مورد بحث قرار می‌گیرد که تسمیه آن در سال ۱۹۹۰ توسط جوزف نای صورت گرفت.

ه. هویت و سازه‌انگاری

اهمیت هویت در بحث جاری ایجاب می‌کند این مفهوم با تأکید بر تعریف سازه‌انگاری، مستقلاً مورد اشاره قرار گیرد. هویت به لحاظ لغوی واژه‌ای برگرفته از زبان عربی و مرکب از دو بخش یعنی «هو» ضمیر غایب و «یت» سازنده مصدر جعلی است. اما به لحاظ مفهومی، هویت یکی از پیچیده‌ترین و بحث‌انگیزترین مفاهیم علوم اجتماعی است که برای پرهیز از اطالة کلام آن را پنداشت و برداشت نسبتاً ثابت فرد از کیستی و چیستی خود در ارتباط با افراد و دیگران در نظر می‌گیریم که مطابق دیدگاه جامعه‌شناسی روز از طریق تعاملات اجتماعی فرد با دیگران در فرایند اجتماعی شدن شکل می‌گیرد (رکن آبادی، ۱۳۸۴: ۷۵). این تلقی از هویت، اهمیت خود را در سازه‌انگاری بازتاب داده به‌طوری که «هویت‌ها» یکی از گزاره‌های هستی‌شناسانه سازه‌انگاری به‌حساب می‌آیند که به منافع و کنش‌های بازیگران شکل می‌دهند. برخلاف جریان اصلی (Mainstream) در روابط بین‌الملل که هویت کنش‌گران را در نظام بین‌الملل، مفروض و ایستا فرض می‌کند، سازه‌انگاران روی «ساخته بودن» (Constructedness) هویت کنش‌گران، متمرکز شده و اهمیت آن را در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها مورد تأکید قرار می‌دهند. از این منظر کنشگران قائم به شکل اجتماعی بوده و هویت آن‌ها محصول ساختارهای اجتماعی بین‌الادّهانی است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

از سوی دیگر انگاره‌های هویتی در هر جامعه‌ای چند کار ویژه اصلی دارند: «خودآگاهی»، شناساندن «خود» به «دیگران» و بالعکس. هویت‌ها وقتی که به شما می‌گویند کیستید، قویاً دلالت بر مجموعه خاصی از منافع یا ترجیحات در ارتباط با گزینه‌های اقدام در حوزه‌های خاص و در ارتباط با کنش‌گران خاص دارند. لذا هوپف براساس اینکه هویت‌ها، نزدیک‌ترین علل انتخاب‌ها، ترجیحات و کنش‌ها هستند، استدلال می‌کند که هر دولت تلویحاً گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی خود است و هر دولت براساس هویتی که به دیگران نسبت می‌دهد، آن‌ها را می‌شناسد و همزمان از طریق عمل اجتماعی روزمره هویت خودش را باز تولید می‌کند (هوپف، ۱۳۸۶: ۴۵۵). یکی از مهم‌ترین نتایج این توجه به هویت، احیای تفاوت‌ها میان دولت‌ها است. به عبارت دیگر یک دولت واحد عملاً در سیاست جهان در چهره بازیگران مختلفی جلوه‌گر می‌شود و دولت‌های گوناگون براساس هویت‌های هر یک از دولت‌های دیگر، رفتار متفاوتی در قبال آن‌ها دارند (همان: ۴۷۶). از این رو باید هویت‌ها را بالقوه بخشی از رویه‌های سازنده دولت و مولد کنش آن در داخل و خارج به‌شمار آورد. از سوی دیگر در نگاه سازه‌انگاری هویت‌ها اساس منافع را تشکیل می‌دهند که به شکل ماقبل تعاملی - ماقبل اجتماعی موجود نیستند بلکه در فرایند تعامل واحدها شکل می‌گیرند. به تعبیر دیگر در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرند. بدین ترتیب با چرخه و تعامل متقابل هویت‌ها و منافع دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل، هویت کنش‌گران سیاسی از ارتباط با واحدهایی که خارج از مرزهای سرزمینی آن‌ها قرار دارند تعریف می‌شود. در چنین فرایندی که هویت، منافع را شکل می‌دهد، منافع نیز سرچشمه رفتارها و اقدامات قرار می‌گیرند. با این تعریف دولت‌ها دارای مجموعه‌ای از منافع، بر مدار و متن شرایط اجتماعی نیستند. بلکه منافع خود را در روند تعریف موقعیت‌ها و ایفای نقش‌ها، باز می‌یابند. بنابراین از میان رفتن یا شکست در آن وضعیت‌ها ضمن ایجاد آشفتگی برای هویت‌ها، نقش‌ها را نیز دچار مشکل ساخته، منافع را نامعلوم می‌سازد (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۷۳). این تلقی از جایگاه هویت در منظومه ساخت قدرت می‌تواند محوریت هویت نظام سیاسی در تحلیل رفتارها و دگرگونی‌های آن را نشان داده و تفاوت سیاست خارجی قبل و بعد از انقلاب اسلامی را توضیح دهد. همچنان‌که نشان می‌دهد رویکرد «اسلامی» در سیاست خارجی پس از انقلاب اسلامی منافع جدیدی را برای ایران تعیین کرده که با کارکردهای هویت قبلی متفاوت بود. مصداق بارز این معنا، رویکرد «امت‌نگری» در سیاست خارجی ایران است که باب جدیدی را در تاریخ روابط بین‌المللی عصر معاصر ایجاد کرد (مولانا، ۱۳۷۷: ۱۶).

چند و چون انگاره‌پردازی و تأثیرگذاری جریان سلفی‌گری

تبیین چگونگی تأثیرگذاری سلفی‌گری سیاسی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران منطقاً مستلزم اثبات اصل تأثیرگذاری این متغیر است. این مقصود در ضمن بررسی چگونگی و فرایند

اثرگذاری جریان سلفی‌گری مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین برای بررسی و رصد نظام‌مند فرایند تحلیل شاخص‌های اصلی سیاست خارجی ایران در نظر گرفته شده است. البته در این سنجش، هویت و اصول برخاسته از آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مجال بیشتری برای طرح یافته‌اند. بخشی از اهمیت این مسئله در نسبتی است که میان قابلیت‌ها و توانمندی‌های بالقوه جریان سلفی‌گری و تهدیدزایی آن به لحاظ هویت‌شناسی دارد. بدین معنی که مجموعه توانمندی‌ها و پتانسیل‌هایی که در اختیار گروه‌های سلفی قرار دارد امکان تبدیل آنان را به یک نیروی عظیم با دو قابلیت متفاوت «فرصت‌ساز» یا «تهدیدزا» فراهم می‌سازد.

تهدیدات هویتی و بیگانه‌سازی سیاست خارجی ایران

اساساً مسئله هویت و شناخت «خود» و «دیگران» از موضوعاتی است که سیاست خارجی کشورها به آن متکی است. همان‌طور که پیش از این گذشت اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برای هویت در نظریه سازه‌نگاری لحاظ شده است. به طوری که در نظریه سازه‌نگاری، «هنجارها» تعریف‌کننده «هویت‌ها» و «هویت‌ها» نیز معرف «منافع» هستند. با درک چگونگی تأثیرگذاری هنجارها بر هویت می‌توان چگونگی تعریف منافع ملی را که اساس سیاست خارجی یک کشور است، درک کرد. از سوی دیگر با تبیینی که سازه‌نگاری ارائه می‌کند، «امنیت» و «سیاست خارجی» در پیوند مستقیم با مقوله «هویت» قرار می‌گیرند. به این معنا که هویت گرچه یک فرایند تدریجی و برساخته اجتماعی است، در عین حال تعیین‌کننده چگونگی برخورد یک کشور یا حاملان هویت با دیگران است. در واقع با چگونگی تعریف هویت ملی، «دوستان و دشمنان آن» و «نحوه تعامل و مدیریت تهدیدات محتمل» آشکار می‌شود. در این رویکرد اسلام‌گرایی، یک وجه هویتی از اهمیت زیادی برخوردار است و آن هویت سلفی‌گری بود که متمایز از هویت دیگر مسلمانان اعم از شیعه و سنی است. این هویت به ویژه پس از انقلاب اسلامی در خدمت ایدئولوژی سلفی‌گری قرار گرفت. یعنی با استفاده ایدئولوژیک از مفاهیم هویتی، سعی کرده از یک سو، موقعیت خود را در کشورهای اسلامی مستحکم ساخته و آن‌ها را که اسلام اساس وحدت می‌دانستند از گرایش به سوی جمهوری اسلامی ایران باز دارد و از سوی دیگر خود را به عنوان عنصر اصلی و متحدکننده و انسجام‌بخش معرفی کند.

بیگانگی هویتی سیاست خارجی ایران از منظر سلفی تا حدی تصور می‌شود که گروه‌هایی از سلفی برآنند که فعلاً باید از فجایع غرب و اشغال سرزمین‌های اسلامی چشم‌پوشی کرد و یا همزمان باید ایران و کشورهای غربی را تهدید مشترک خواند. آن‌ها با ارائه تصویری ناسفته و منفی از انقلاب اسلامی ایران به عنوان «بزرگ‌ترین فتنه پس از استعمار غرب» مدعی هستند که آیات شریفه‌ای همچون «و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه» تکلیف انقلاب ایران و شیعیان را روشن کرده است. اما اقتضائات روز، انجام این تکلیف را به تأخیر می‌اندازد. زیرا در رویکرد

«سلفی‌های جهادی» اولویت جهاد در شرایط کنونی با کفار محارب و در رأس آن‌ها آمریکا است و شیعیان به‌طور اعم و جمهوری اسلامی به‌طور اخص کافران غیر محارب محسوب می‌شوند که به‌طور طبیعی از فهرست اولویت نخستین خارج می‌شوند. در تأیید این راهبرد ایمن الظواهری (نفر دوم القاعده) در مقام انتقاد از رویکرد متفاوت و ستیزه‌گرانه زرقاوی (رهبر شاخه عراقی القاعده) در برابر شیعیان عراق ضمن اذعان به اینکه شیعیان کافر و دشمن‌اند به صراحت بیان می‌کند که در مرحله کنونی جنگ با شیعیان را نباید در اولویت قرار داد. بلکه باید به افکار عمومی مسلمانان که تمایلی به این جنگ ندارند احترام گذاشت (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۲۶).

الف. تهدید هویت و نرم افزار اصلی انقلاب اسلامی

بدون تردید هویت سیاست خارجی و نظام جمهوری اسلامی ایران، نرم‌افزار اصلی و به لحاظ نظری مهم‌ترین پایه یا حیاتی‌ترین جزء امنیت ملی آن است که از قضا در بُعد بیرونی نیز مهم‌ترین عامل اثرگذار و متقاعدکننده در سطح افکار عمومی و الگودهی به جریان‌های اسلام‌گرا محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که سلفی‌گری بیش از همه این بخش از هویت ملی ایران را هدف تخریب سیاست هویتی قرار داده و مرزهای هویتی آن را مخدوش می‌کند. این فرایند در قالب انسجام بخشی به هویت سلفی و تأکید معناداری بر مقوله «هویت دگر» (دشمن) به عنوان یک ارزش حیاتی و اجتناب‌ناپذیر در سلفی‌گری انجام می‌پذیرد که طی آن سلفی‌گری، هویت سیاست خارجی ایران را به مثابه «یک غیرخودی» و یا بزرگ‌ترین فتنه معاصر تلقی می‌کند و از این طریق باعث می‌شود که همزمان با «تقویت احساس هویت جمعی میان سلفی‌ها» سرشت ستیزه‌گری آن‌ها در برابر شیعیان و مشخصاً در مقابل سیاست خارجی ایران نیز تحریک یا تقویت شود.

تحلیل مبانی ایدئولوژیکی سلفی‌گری و کارکرد تاریخی آن، دلالت بر شکل خاصی از سیاست هویتی در این جریان دارد که تداوم زیستِ هویت سلفی را در تقابل با «هویت دگر» تعریف می‌کند. این رویکرد به‌رغم برخی تمایزات به‌طور کلی در درون اشکال سیاست هویت قابل بررسی است که اولاً متمایل به تقسیم‌بندی بین‌خودی (us) و غیرخودی (them) میان گروه داخلی (in-them) و یک گروه خارجی (out-them) است (هی وود، ۱۳۷۹: ۵۱۴). ثانیاً [همانند هویت‌های دیگر تنها در مورد آنچه در خارج از آن‌هاست از هم متمایز می‌شود (امینیان، ۱۳۸۵: ۲۰)]. با این ویژگی برجسته که اساساً سلفی‌گری منهای سیاستِ هویت، قادر به تداوم حیات و بازتولید خود نیست. یعنی با فرض توقف این هویت‌سازی، می‌توان تصور کرد که این جریان به پایان خود رسیده و از حیث تعریف موجود خارج شده است. با وجود دلایل مختلف، بخشی از این تصویرسازی جریان سلفی‌گری مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌شود. از این رهگذر سلفی‌های افراطی چنان سامانه‌ای از پندار و هنجار را در ضدیت با ایران و تفکر شیعی می‌سازند که عبور از دیوارهای ذهنی آن‌ها کار دشواری است. متقابلاً مسلمانان

دیگر از اهل سنت و شیعیان نیز به جریان سلفی‌گری به ویژه شاخه افراطی آن اعتماد نداشته و همواره هویت و رفتار آن را با تردید و سوءظن دنبال کرده‌اند. لذا هر اقدام سیاسی از سوی یک طرف به منزله ایجاد ناامنی و حداکثری کردن قدرت در چارچوب معمای امنیت (Security Dilemma) از طرف دیگر تلقی می‌شود.

یکی از مصادیق ستیزه‌گری هویتی در ضدیت با سیاست خارجی ایران در عراق پس از سال ۲۰۰۳ ظاهر شد و سلفی‌های افراطی همچون زرقاوی با بهره‌گیری از قدرت انگاره‌پردازی و حافظه تاریخی اهل سنت مؤثرترین محرک‌ها، انگاره‌ها و الگوهای سلفی که قابلیت تقابل حداکثری با هویت سیاست خارجی ایران را دارند، به کار گرفتند. بر این اساس آن‌ها با استفاده از سازوکارهای هویتی و بسیج توده‌های اهل سنت به تقابل با هویت انقلاب اسلامی تشخص داده و ابزار مقابله با آن را نیز ایجاد یا موجه کردند. در واقع سیاست هویتی و تقلای عملی برای تحقق سلفی‌گری به مثابه موتور محرکه، محمل اقدامات گروه‌های سلفی در منطقه واقع شده و اکنون حیاتی‌ترین پایه و جزء مقوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در پاره‌ای از مناطق در معرض تهدید جدی قرار گرفته است.

یکی از ابزارهای تقابل در دست سلفی‌گری، تفسیر مفاهیمی از قبیل «کافر»، «دشمن»، «مُشْرک»، «منافق» و «خائن» است که این مفاهیم در ادبیات و نظام هویتی سلفی‌گری از جایگاه تعیین‌کننده‌ای برخوردارند. در حقیقت اطلاق مکرر این واژگان کلیدی و محرک درباره جمهوری اسلامی ایران و نفی هویت اسلامی آن، بازتولید «هویت‌دگر» و «دشمن» سلفی‌گری را ترسیم می‌کند. هر چند برآورد دقیقی از حجم و دامنه نفوذ این ادبیات وجود ندارد، اما قدر مسلم اینکه خطرات ناشی از تقلای هویت‌خواهانه سلفی‌گری رویه جدیدی از تهدیدات را نمایان می‌سازد. زیرا نتیجه و برآیند این فرایند هویت‌سازی معطوف به مشروعیت‌زدایی (Delegitimation) و اعتبارزدایی (Discreditation) از «دگرهویتی» است که در حوزه مورد بحث، هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است.

ب. تهدیدات ناشی از تزریق «احساس هویت جمعی» به سلفی‌گری

رویه دیگری از اجرای سیاست هویتی در برابر سیاست خارجی ایران ناظر به فرایندی است که طی آن گروه‌های سلفی با استفاده از آشفتگی معنا و مفهوم امروزی واژه «سنی» که «امروزه تقریباً به معنای غیر شیعه اطلاق می‌شود» (الگار، ۱۳۸۶: ۱۴) به شکل‌گیری گرایش‌های سلفی به عنوان «هویت‌خودی» کمک کرده و در واقع یک هویت جمعی را به آن‌ها ارزانی می‌دارند. به تعبیر سازهانگاری، سلفی‌گری این هویت ترکیب یافته را در مقابل هویت شیعی برساخته و بازتولید می‌کند و در این راستا تلاش مضاعفی را برای یکسان‌نگاری رفتاری و هنجاری در جامعه تسنن مقابل تشیع مبذول می‌دارد. زیرا تفکر سلفی به منزله فرمانروایی با کمک خدام و حشم (هنجارها و...) رفتار آن‌ها را شکل می‌دهند. از این رو می‌توان گفت که تبلیغ و رواج

نگرش سلفی‌گری در منطقه، همکاری‌ها و روابط نزدیک سیاست خارجی ایران با شیعیان و جریان‌های سنی مذهب را نیز با دشواری مواجه می‌سازد. زیرا همچنان که گفته خواهد شد سلفی‌ها از طریق «تفسیر مذهبی و فرقه‌ای از رویدادهای سیاسی» بر داوری و برداشت اهل سنت منطقه تأثیر گذاشته و در تعریف آن‌ها از خود و دیگران مؤثر واقع می‌شوند.

یکی از مکانیسم‌های تأثیرگذاری سلفی‌گری در چارچوب بحث جاری به‌کارگیری روش نشانه‌شناسی (Semiotic) است. روشی که تمامی نشانه‌های موجود در ذهنیت تاریخی یک جامعه را در بر می‌گیرد (والکر و چاپلین، ۱۳۸۵: ۲۱۹). جریان سلفی‌گری بر مبنای نشانه‌شناسی خاص خود، از هر فرایند ارتباطی یا تجربه معنایی و نشانه‌های تاریخی برای رازگشایی از تصویر ذهنی خود بهره برده و آن‌ها را در فرایند تأثیرگذاری با هویت سیاست خارجی ایران به‌کار می‌گیرد. واژه پژوهشی متون سلفی در این باره دلالت‌های روشنی دارد که نشانگر درگیری ذهنی آن‌ها با مقوله‌های خاص است. نمونه این عملیات نشانه‌شناسی، به‌کارگیری تقابل تحریف‌شده عثمانی‌ها با صفوی‌ها و انطباق آن با تحولات جدید از جمله در عراق است. به‌طوری که این ادبیات مکرراً با هدف تقابل از سوی گروه‌های سلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعضی از این نشانه‌ها قراردادی و جعل ذهنیت سلفی‌گری است و ممکن است اساساً مابه‌ازای واقعی هم نداشته باشند. اما استخدام این روش موجب توصیف و القای «این همانی» سیاست خارجی ایران با نشانه‌های منفی نظیر «سیاست مجوسی‌ها»، «صفوی‌های جدید» و «عجم‌ها» شده و تکرار آن باعث نهادینه‌شدن این تعاریف و تحت‌الشعاع قرار گرفتن سیاست خارجی ایران نزد اهل سنت می‌شود.

در نشانه‌شناسی جریان سلفی‌گری سعی می‌شود نشانه‌های مثبت و نشاط‌آور و سازگار با فرهنگ سلفی همچون «فرقه ناجیه» بر گروه‌های سلفی منطبق شود. همچنین گروه‌های سلفی با مجاهدان «بدر» و «أحد» شبیه‌سازی می‌شوند که به ادعای آن‌ها اکنون در بسیاری از مناطق از جمله در عراق در معرض تهدید کفار (آمریکا) و منافقین (ایرانی‌ها!) قرار دارند. از سوی دیگر سعی می‌کنند در خوارداشت سیاست خارجی ایران، گذشته آن را به صورتی زشت و نکوهیدنی جلوه دهند.

ج. فرهنگ‌زدایی و ایجاد فاصله فرهنگی

بخش دیگری از تأثیرگذاری جریان سلفی‌گری در حوزه مورد بحث از طریق نگرش ایدئولوژیکی آن مبنی بر فرهنگ‌زدایی از عرصه‌های مختلف انجام می‌پذیرد. از آنجا که سیاست خارجی ایران مانند سیاست خارجی کشورهای دیگر حامل نوعی از فرهنگ سیاسی است بنابراین در معرض مخالفت و سیاست حذف جریان سلفی‌گری قرار دارد. نمود عینی این برخورد را می‌توان در تعامل عناصر سلفی با مؤلفه‌های ایرانی و فارسی فرهنگ سیاسی ایران نشان داد.

به طوری که تبلیغات منفی سلفی‌گری و تلاش آن برای نشان دادن تقابل فرهنگ ایرانی و عربی باعث می‌شود که به‌عنوان مثال مردم عراق که از بنیان‌گذاران نهضت عربی در دنیای معاصراند و عربیت در آن تفوق دارد، نسبت به فرهنگ ایرانی دچار سوءظن شده و به دیده تردید در آن بنگرند؛ دست‌کم نزد آن دسته از عراقی‌هایی که در تعریف هویت خود قائل به تقدم مؤلفه عربی نسبت به مؤلفه‌های اسلامی یا ملی هستند یا خصوصیت خاصی بین خود و دیگر اعراب می‌بینند.

تلاش زرقاوی برای ایجاد بدبینی نسبت به ایران و این مدعای تکراری او که صفوی‌های جدید در حال تصرف قلمرو تاریخ ما هستند، مصداق بارز این رویکرد است. از این رو سلفی‌های افراطی علاوه بر اینکه ایران را مسئول افول نقش تاریخی اعراب و تنزل جایگاه کشورهای عربی در تحولات منطقه‌ای معرفی می‌کنند، بیگانه‌انگاری فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی را دستمایه خنثی‌سازی سیاست خارجی ایران قرار می‌دهند. آن‌ها در راستای بیگانه‌انگاری فرهنگ ایرانی که آمیخته با معارف شیعی است، همواره از بسط مناسبات ایران با کشورهای همسایه به عنوان «رابطه ایران و اعراب» نام می‌برند که گویای فاصله فرهنگی است. در ادبیات آن‌ها نه تنها حکومت جمهوری اسلامی ایران «یک دولت مجوسی» و «رافضی» است. بلکه دولت «قومیت‌گرا و ملی‌گرا» است که به‌زعم آن‌ها تأکید ایران مبنی بر به‌کارگیری اصطلاح «خلیج فارس» از ماهیت قوم‌گرایی آن ناشی می‌شود (عطیه‌الله، ۲۰۰۸).

این مطالعه نشان می‌دهد که به‌رغم امیدهایی که انقلاب اسلامی با رویکرد «وحدت امت اسلامی» برانگیخته بود، در پیشبرد راهبرد «همگرایی عرب - عجم» توفیق لازم را به دست نیاورده و همچنان خطوط گسل در فرهنگ سیاسی طرفین به حیات خود ادامه می‌دهد. به ویژه که برخی از عناصر موجود در فرهنگ سیاسی ایران نیز از قبیل گرایش‌های ضدعربی در عمل، سیاست خارجی و هنجارسازی آن را تحت تأثیر قرار داده یا آن را با چالش مواجه ساخته است.

د. پیامدهای فرقه‌گرایی سلفی‌گری

همچنان که در مطالعات جامعه‌شناختی روشن شده، تعارض بین فرقه‌ها یا ضدیت فرقه‌ای (Antic cult) از پدیده‌های ذاتی «فرقه‌گرایی» به‌شمار می‌آید که خود، منبع تنش اجتماعی است (حاجیان، ۱۳۸۳: ۲۴۶). این در حالی است که دین به دلیل معنابخشی به حیات جمعی و قاعده‌مندسازی مناسبات اجتماعی و نیز توان بسیج عمومی، یکی از نیرومندترین عوامل ایجاد نظم و ثبات در ابعاد گوناگون روابط اجتماعی و سیاسی در مقیاس ملی و فراملی است و کارکرد اساسی دین در تناقض با پدیده فرقه‌گرایی و پیامدهای آن مبنی بر شکاف اجتماعی و ناپایداری سیاسی و غیره قرار می‌گیرد. از این رو نقشی که سلفی‌گری از طریق فرقه‌گرایی خود بنیاد به نمایش گذاشته، مؤثرترین شیوه شکستن قدرت اسلام و امت اسلامی در حال حاضر

به حساب می‌آید و در این میان القاعده با دلالت‌های بیشتر سردمدار این پدیده در درون جهان اسلام است.

در نتیجه به جای اینکه اسلام نقطه وحدت بخش به گفتمان‌های اجتماعی جهان اسلام باشد، انگاره‌های طایفه‌ای و متشتت، معیار و محور گفتمان‌سازی قرار می‌گیرد. با حاکمیت این انگاره‌ها مشاهده می‌شود که سلفی‌ها با تکفیر مسلمانان، آن‌ها را از عضویت در جامعه اسلامی خارج می‌کنند. افزون بر آن هرگونه حقوقی را از طیف‌های مخالف خود در جامعه اسلامی سلب کرده و نظارت شدیدی را بر رفتار فردی و اجتماعی افراد جامعه اعمال می‌کنند. این اقدامات نوعی از فروپاشی اجتماعی و تصفیه‌سازی در درون کشورهای اسلامی را به دنبال دارد که البته با طرح توجیهاتی نظیر «پاک‌سازی جامعه اسلامی بر مبنای فرقه ناجیه یا منصوره» در راستای برساختن جامعه خالص ترجیحاً با حاکمیت طیف سلفی‌گرا در حیطه مناطق مربوط انجام می‌پذیرد. در واقع «سپاه صحابه» یکی از این گروه‌های سلفی است که می‌خواهد پاکستان رسماً به‌عنوان سرزمین سنی‌نشین معرفی شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۵).

همچنان که القاعده با تکیه بر شریعت و استخدام ادبیات مذاهب اربعه سنی برای اقدامات سیاسی و تروریستی خود، این امکان را فراهم کرد که تا حدودی تضادهای تاریخی و تنش‌های عقیدتی و مذهبی خود با فرق اهل سنت را فروکاسته و حمایت طیف‌هایی از آن‌ها را جلب کند. به طوری که معدودی از گروه‌های حاشیه‌ای و هویت‌های سرگردان در جهان تسنن به سمت این جریان افراطی گرایش پیدا کردند.

بنابراین می‌توان گفت که از یک سو تفسیر انحصارطلبانه از فرقه ناجیه و نگاه مطلق‌انگاره‌ای سلفی‌ها به معتقدات خود نافی تکثرهای درون جوامع اسلامی است و از سوی دیگر با فرض حاکمیت سلفی‌گری، موجب نهادینه شدن انگاره‌های تنگ‌نظرانه و چالش‌گر با دیگر جوامع اسلامی ارزیابی می‌شود که در نهایت از موانع ظهور امت اسلامی و هم‌گرایی کشورهای و جوامع اسلامی است.

هـ. تقلیل «اسلام محوری» سیاست خارجی به «شیعه‌هراسی»

«اسلام محوری» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین مؤلفه قدرت نرم انقلاب اسلامی است. آن‌گاه که هویت اسلامی با درونمایه شیعی مبنای نظام سیاسی در ایران شد، حساسیت بسیاری از دولت‌ها و گرایش‌های سیاسی - مذهبی از جمله «وهابی‌گری» نسبت به آن برانگیخته شد. اما انقلاب اسلامی با این ایده و با شعار اخوت اسلامی از بدو ظهور، راهبرد تقریب مذاهب اسلامی و آرمان شکل‌گیری «امت واحده اسلامی» را در قبال جهان اسلام اتخاذ کرد. این ماهیت اسلامی انقلاب به‌مرور زمان از چنان اهمیتی برخوردار شد که امروزه مهم‌ترین منبع نفوذ و تجهیز ایدئولوژیک آن در جهان اسلام قلمداد می‌شود و همین عامل یکی از وجوه تمایز آن از سایر انقلاب‌های جهان به‌شمار آمد. اما جریان سلفی‌گری با تقلیل «اسلام محوری»

سیاست خارجی ایران به «شیعه‌محوری» درصدد تبدیل آن به تهدید نرم است. تداوم این رویکرد در عمل موجب برهم خوردن وضعیت تثبیت هویت اسلامی می‌شود که بعد از انقلاب اسلامی در منطقه در حال شکل‌گیری است و سیاست خارجی انقلاب اسلامی ایران نیز پرچم‌دار و منادی آن شناخته می‌شود.

نتیجه‌گیری

بخش مهمی از وضعیت کنونی خاورمیانه به‌ویژه حوزه پیرامونی ایران را طیفی از جنگ‌ها و تهدیدات تعریف می‌کنند که اولاً از «جنگ سخت» تا «تهدید نرم» امتداد دارد، ثانیاً بخشی از این تهدیدات، برون‌منطقه‌ای و در واقع تحمیلی است اما بخش دیگر، درون‌منطقه‌ای و بین‌کشورها و بازیگران مهم آن است. هر دو وجه این تهدیدات از منظرهای مختلف قابل بررسی است. در این مقاله فقط بخشی از تهدیدات درون منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته که مدت‌هاست در قالب فعالیت رویکردی از اسلام‌گرایی پدیدار شده که سلفی‌گری معرف آن است.

با توجه به اینکه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین سطح تأثیرگذار و متأثر کشور در مناسبات خارجی است، شناسایی و تعیین تهدیدات و نوع آن‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است. سیاست خارجی به عنوان یک متغیر پویا و سیستماتیک دارای اصول، ارزش‌ها و الگوی رفتاری منحصر به فردی است که برای سلفی‌گری بیگانه می‌نماید. طی مباحث پیشین روشن شد رابطه سلفی‌گری با سیاست خارجی ایران از میان حالات سه‌گانه روابط یعنی «تقابل»، «رقابت» و «همکاری» بیشتر در چارچوب «تقابل و رقابت» بوده است. این حالت، دامنه وسیعی از موضوعات و مناسبات سیاست خارجی ایران را دربرگرفته که تأثیر آن از مقولات هویتی و منزلت‌ایدئولوژیک گرفته تا راهبردها، اصول و اهداف متعدد امتداد می‌یابد.

با تبیینی که نظریه سازهانگاری از «امنیت» و «سیاست خارجی» و پیوند مستقیم آن‌ها با «هویت» ارائه می‌کند، این موضوع در پژوهش حاضر بسیار با اهمیت تلقی شد زیرا مهم‌ترین تهدیدات نرم سلفی‌گری بر انگاره‌هایی استوار است که هویت سلفی‌گری را تشکیل داده و با به‌کارگیری ابزارهای مناسب، ارزش‌ها و فرهنگ سلفی‌گری را در نسل‌ها و فراسوی مرزهای ملی و در منطقه نهادینه می‌سازد. ترکیب این تهدیدات با سیاست هویتی سلفی‌گری بر مبنای «فرقه‌گرایی» (Sectarianism (Religious Diffrence) محدودیت‌های زیادی برای سیاست خارجی ایران در منطقه و جهان اسلام به وجود آورده است. این جریان به ویژه شاخه افراطی آن «هویت‌محوری» (Core Identity) سیاست خارجی ایران را که به مثابه نرم افزار اصلی نظام جمهوری اسلامی و حیاتی‌ترین جزء امنیت ملی است، هدف تخریب قرار داده و مرزهای هویتی آن را تا حد قابل توجهی مخدوش ساخته است. همین انگاره‌پردازی باعث یک سلسله تعارضات در سطح منطقه‌ای شده که از دیدگاه سازهانگاری تداوم آن موجب شکل‌گیری

هویت‌های جدید و بازتولید الگوهای متفاوت هویتی و فرهنگی می‌شود. چگونگی این فرایند به شکل تفصیلی ذیل محورهای پیشین بیان شد اما به‌طور خلاصه ناظر به دوانگاری مخرب و فرقه‌گرایی سلفی است که با تقلیل «هویت یکپارچه اسلامی» (Reduce) به «هویت‌های فرقه‌ای»، جوامع اسلامی را به دو قطبی کردن (Polarization) تشویق می‌کند. اجرای این سیاست توسط جریان سلفی‌گری ناظر به فرایندهایی است که طی آن گروه‌های سلفی به عنوان مثال با استفاده از آشفتگی معنا و مفهوم واژه «سنی» که تقریباً امروزه به معنای «غیرشیعه» اطلاق می‌شود، یک هویت جمعی به سلفی‌ها ارزانی داشته و در قالب انسجام‌بخشی به هویت سلفی، مقوله هویت‌دگر (دشمن) را درباره سیاست خارجی ایران همانندسازی و تطبیق می‌دهند. در همین راستا این گروه‌های افراطی با بهره‌گیری از قدرت انگاره‌پردازی و حافظه تاریخی اهل سنت مؤثرترین محرک‌های سلفی را که قابلیت تقابل حداکثری با هویت سیاست خارجی ایران دارند، به کار می‌گیرند. نتیجه این فرایند هویت‌سازی، همچنین معطوف به «مشروعیت‌زدایی و اعتبارزدایی» از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است که به عنوان یک سیاست هویتی در عراق پس از سال ۲۰۰۳ اعمال شد. از آنجا که مطابق سازه‌انگاری ماهیت تغییرپذیری و سیالیت هنجارها و بافت ساختاری آنها به آن معنا است که گسل‌های نگرشی و کشمکش‌های سیاسی ویژگی دائمی فرایندهای سیاسی است (دهشیار، ۱۳۸۱: ۱۰۴۰)، از این رو می‌توان امتداد فرایند تصویرسازی و تأثیرگذاری سلفی‌گری را پیش‌بینی کرد. با توجه به اینکه راهبردهای معطوف به قدرت‌نرم بر راه‌حل‌ها و ارزش‌های سیاسی و نیز ابزارهای مسالمت‌آمیز به‌منظور مدیریت مناقشات اشاره دارند (Wyner, 2500) در بحث جاری می‌توان نسخه تجویزی نظریه سازه‌انگاری مبنی بر توسعه انگاره‌ها و هنجارهای مشترک و توجه به اقدامات اندازی و ترغیبی و ارتقای اقتدار استدلالی و پرهیز از قدرت اربعایی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران یادآوری کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Anarchy is what states make of it : the Social Construction of Politic.
۲. شایان ذکر است که در نگرش کانستراکتیویستی، واقعیت اجتماعی هم وجه عینی - فیزیکی دارد و هم وجه فکری - معنایی. به تعبیر ونت، واقعیت، ساخته ذهن افراد نیست. بلکه مستقل از ذهن آدمی وجود دارد (نصری، ۱۳۸۵: ۷۲۴).
۳. شامل سه مقاله تحقیقی آماده چاپ از رویکردشناسی جریان سلفی‌گری در سه حوزه «معرفتی»، «فلسفی» و «سیاسی» است که به صورت مجزا و با رویکردهای متفاوت تدوین شده است.

منابع

- ابن منظور. (۱۹۹۸)؛ *لسان العرب*، ج ۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ط ۱.
- ازغندی، علیرضا. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر قومس، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- اسمیت، وایت. بریان، مایکل؛ لیتل، ریچارد، *مسائل سیاست جهان*، ترجمه سیدکمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- اسماعیلی، حمیدرضا. *(بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده)*، فصلنامه جهان اسلام، سال ۸، ش ۳۰ و ۳۱، ۱۳۸۶.
- الگار، حامد، (۱۳۸۶)؛ وهاییگری، ترجمه احمد نمایی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- امیرنوحی، محمد. «بررسی جریانات سلفی اهل سنت و تأثیرات آن بر محیط جمهوری اسلامی ایران»، سخنرانی در تاریخ ۱۳۸۶/۸/۷ در دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۸۶.
- امینیان، بهادر. *مسلمانان، هویت و جامعه بین الملل: بوسنی و هرزگوین*، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۸۵.
- برزونی، محمدعلی. «مؤلفه‌های قدرت نرم مدیریت جبهه فرهنگی انقلاب در برابر ناتوی فرهنگی غرب، مجله فرهنگ و علم، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سال ۱، ش ۱، ۱۳۸۷.
- بیلیس، جان. *امنیت جهانی و بین المللی در دوران پس از جنگ سرد*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. ابرار معاصر، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ۱۳۸۳.
- حاجیانی، ابراهیم. «بررسی جامعه‌شناختی فرقه‌گرایی مذهبی و تأثیر آن بر نظم و ثبات سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۷، ش ۲۴، ۱۳۸۳.
- دهشبار، حسین، «چارچوب تئوریک سیاست خارجی موفق»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، ش ۴، ۱۳۸۱.
- رکن آبادی، محمد. «جنگ و هویت»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۲۲، ۱۳۸۴.
- سیدنژاد، سیدباقر. «موج جدید افراط‌گرایی در سلفی‌گری و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۸۸.
- سیدنژاد، سیدباقر. سلسله مقالات «رویکرد شناسی جریان سلفی‌گری»، ۱۳۸۹.
- صادقی، احمد. «تبارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جایگاه هویت، فرهنگ و تاریخ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، ش ۲.
- عطیه‌الله، عبدالرحمن. *حزب الله اللبناني والقضية الفلسطينية: رؤية كاشفة*، مؤسسه السحاب، (اقتباس از سایت «CNN عربی» در تاریخ ۲۰۰۸/۹/۴).
- کریمی، جهانگیر. «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی، راهبرد»، ش ۳۱، ۱۳۸۳.
- مسجدجامعی، محمد. «تحولات اندیشه سلفی در دوران معاصر: کدامین آینده؟»، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، (سخنرانی ۱۳۸۶/۱۱/۲).
- مشیرزاده، حمیرا. «گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۶۳، ۱۳۸۳.
- مکارم شیرازی، ناصر. *وهابیت بر سر دو راهی*، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۶.
- مولانا، حمید. *امت؛ اساس سیاست خارجی ایران*، کیهان، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۷/۷/۲.
- مورگنتا، هانس. جی. *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
- نصری، قدیر. «فهم کانستراکتیویستی امر سیاسی»، مطالعات راهبردی، ش ۳۴، ۱۳۸۵.
- هویف، ید. *نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین الملل*، نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب‌برسازی، ترجمه علی‌رضا طیب، دفتر مطالعات سیاسی و روابط بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۸۶.

هی‌وود، اندرو. درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمود رفیعی دولت‌آبادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

والکر، جان؛ چاپلین، سارا. فرهنگ تصویری: مبانی و مفاهیم، ترجمه حمید گرشاسبی و سعید خاموش، اداره کل پژوهش‌های سیما، ۱۳۸۵.

Guzzini, Stefano. The concept of power, a constructivist Analysis, Millennium Journal of International Studies . 2005.

<http://www.Sagepublications.com>

Onuf . *World of Our Making: Rules and Rule in social Theory and international Relations* .Colombia, SC: University of South Carolina Press, 1989.

Wyner, Christian. "from Hard Power to Soft Power?" South Asia institute, Departement of Political Science, working paner, No26, March, 2005.

